

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

تنبیه هفتم عرض کردم در مسئله خراج و اراضی خراجیه و حتی زکات و اینهایی که از دولت غیر شیعی می گرفت خیلی فروع زیادی پیدا کرد که بیشترش را مرحوم شیخ از همین مناقشات بین محقق کرکی و اردبیلی اخذ کردند.

بعد ایشان می فرمایند که تنبیه هفتم، فرعی که در تنبیه هفتم است، برای بیان مطلبی است که مرحوم محقق کرکی فرمودند. و خلاصه آن بحث این است که اگر کسی می خواهد از اموال خراج از سلطان بخرد، یا بگیرد از اموال خراج یا اموال زکات، به عنوان هدیه، بگیرد، یا مثلاً قطعه ای از زمین خراجی را به او بدهد، این شرطش این است که مستحق باشد. مثلاً می خواهد از اموال زکات هدیه بدهد به شخصی، بیخشد صله بدهد به شخصی. آن شخص شیعی باید خودش مستحق زکات باشد. مستحق خراج باشد.

این را لا یشرط فی من یصل الیه الخراج، ان یکون، ایشان این مطلب را یعنی اصل بحث این است که آیا معتبر است که ایشان شرایط استحقاق داشته باشد تا هدیه بگیرد از سلطان یا نه؟

محقق کرکی گفته ظاهر عبارات اصحاب این است که شرط نیست. حالا مستحق زکات باشد، مستحق خراج باشد یا نباشد، اگر هدیه ای سلطان از اموال خراج و اینها به او داد، اشکال ندارد.

بعد مرحوم شیخ می فرماید که محقق کرکی گفته این اطلاق اخبار و اصحاب، مرحوم شیخ اشکال می کند که آن که ما در روایات داریم، دو چیز است. یکی اینکه انسان زمین خراج را از سلطان بگیرد، که خب آن هدیه نیست که. مثلاً زمین خراجی را می گیرد، میگفت این قدر به شما می رسانم، یکی اینکه خراجی را که از سلطان از زمین گرفته، ایشان بخرد از او. یا شراء است یا تقبل ارض است. آنوقت این به اصطلاح این طور است.

و بنا بر این که مراد این است که جوایز سلطان داده می شد، چه حالا روی شرایط باشد یا نه، می خواهد اطلاق را به اصطلاح اثبات بکند. و الا فما استدل به لاصل المسئلة، می گوید شاید مرادش از اطلاق این است و الا آن که برای اصل مسئله است، انما هی الاخبار الواردة فی جواز ابتیاع الخراج و المقاسمة الزکات و الواردة فی حل تقبل الارض، که در خریدن است، تو روایت هدیه ندارد. یکی هم تقبل ارض خراجی است که ربطی به این ندارد.

اگر خریدن باشد، خب لازم نیست که این شخص فقیر باشد. می تواند برود اموال خراجی را از سلطان بخرد. می خواهد فقیر باشد یا نباشد.

اگر بناست که تقبل ارض خراجی هم بکند، چه مستحق باشد، چه نباشد، چه فرقی می کند؟

و لم یرد خبر فی حل ما یهبه السلطان من الخراج حتی یتمسک بالطلاقه عدا اخبار جوائز السلطان، مگر همان مسائل جوائز السلطان، از آن بگوئیم.

مع ان تلك الاخبار واردة ایضا فی اشخاص خاصه فیحتمل كونهم ذوی حصص من بیت المال؛ چون مباحث، مبحثی که مربوط بود به جوائز السلطان گذشت، ایشان می گوید آن مربوط به اشخاص خاصی است، شامل نمی شود.

انصاف قصه جوایز السلطان عام بوده است. انصافش مشکل است. و اثبات این که جوایز السلطان حتما از خراج نبوده، از اموال دیگر بوده، خیلی مشکل است.

علی ای حال اشخاصی چون می دانید دیگر، در آن زمان گفت که خوان خوانی بوده در آن زمان. سلطان که حرف اول را می زده خدای روی زمین بوده است. و لذا سلطان مثلاً از این اموالی که از بیچاره ها با زحمت این بدبخت ها کشاورزها تهیه می شد، یک میلیارد به این می داد، دو میلیون به او می داد، سه میلیون به این می داد، حساب و کتابی در کارشان نبود. پرداخت ها می شد.

بگوئیم این پرداخت ها مثلاً اشخاص خاص باشد، خیلی بعید است مطلبی که ایشان فرمودند. بله مثل علی بن یقطین که از شواهد روایات معلوم می شود خیلی اموال فراوان، به اصطلاح امروزی ها میلیارد میلیارد داشته، انصافش بعید است ملتزم بشویم جوایز هارون را نگرفته ایشان، خیلی بعید است انصافاً احتمالاً مقدار زیادی اش از جوایز هارون باشد.

و التزام به اینکه جوایزی که هارون و امثال هارون دادند، توش اموال خراج زمین عراق نبوده، که خودش در بغداد بوده، خیلی بعید است، انصافاً بعید است. حقا یقال این مطلب فوق العاده بعید است. و بگوئیم مثلاً نه، کسی که مستحق است به مقدار استحقاق حق دارد بگیرد، خارج از استحقاقش حق ندارد بگیرد.

این معنایش خروج امثال مثل همین علی بن یقطین است که خیلی بعید است. اصولاً این مطلبی را که ایشان مرحوم محقق کرکی اینجا مطرح فرمودند، شیخ اینجا مطرح کردند، انصافش تو روایات به عنوان واضحی نیامده است. یک عنوان واضحی که بگوئیم شما اگر

مستحق زکات بودید، سلطان به شما زکات بخشید، در آن تصرف نکنید. اصلاً چنین چیزی را احساس نمی‌کند انسان در خلال روایات. یا شما اگر مستحق خراج بودید، آن وقت سلطان از خراج چیزی به شما هبه کرد، قبول کنید.

اما مسئله دیگری که ایشان فرمودند، یقطعه الارض الخراجیه اقطاعاً؛ عرض کردم سابقاً مسئله اقطاع مطرح بوده از قدیم، و چند بار عرض کردم الان هم اقطاع را در دنیای عرب نظام اقطاعی به کار می‌برند. به اصطلاح ما می‌گوییم نظام فتودالیسم، به جای کلمه فتودالیسم را بیشتر الان در اقتصاد، در مباحث اقتصادی به معنای اقطاع به کار می‌برند. می‌گویند به اصطلاح چیست مثلاً، المذهب الاقطاع، یا به اصطلاح آن چیست به اصطلاح گفتیم الان، اصطلاح سیاست فتودالی و اقتصاد، اقتصاد الاقطاعی، کلمه اقطاعی را به کار می‌برند. اقطاعی کسی که فتودال است یا به اصطلاح ما ارباب مثلاً. زمین در اختیارش است به آن ترتیب.

و عرض شد که زمین عراق را اقطاع می‌کردند، درش قطیعه رسم بوده، الان ما داریم. همین در همین قصه‌ای که فضل بن شاذان نقل می‌کند، می‌گوید کنت بقطیعة الربیع، این ربیع حاجب است و حاجب به اصطلاح امروز شبیه وزیر دربار است، در اصطلاح امروز. وزیر دربار هارون است. ربیع، ربیع حاجب می‌گوید آن وقت در مرحوم فضل بن شاذان می‌گوید کنت مع والدی فی قطیعة الربیع. الان هم من هم دقیقاً چون خیلی به بغداد آشنا نیستم، حالا گاهی سابقاً رفتیم بغداد رد شدیم نمی‌دانیم کی به کیست. خیلی آشنا نیستم به، مثلاً سامرا شاید دو سه شب بودم، بغداد هم بودیم، اما این قدر که آشنایی به خصوصیات خیابان‌ها نداریم.

عرض کنم که قطیعه این عبارتی که قطیعة الربیع، قطیعه آن زمینی بوده که خلفا و اگذار می‌کردند به افراد، می‌دادند به افراد. عرض کردم اصل این کلمه اصل یک عربی است. قطعه‌ای از زمین را به آن دادن، یک قطعه‌ای را به او دادن اصطلاحاً اقطاع می‌گفتند. بریدن یک قطعه و به او دادن. و توضیحاتش گذشت.

اقطاعی که از پیغمبر (ص) نقل شده البته این محل کلام است. توضیح دادم دیگر تکرار نمی‌کنیم. بعضی دیدیم از اهل سنت گفتن اصلاً پیغمبر (ص) اقطاع نداشت، این دروغ است. عمر هم نداشت، ابوبکر هم نداشت. عثمان هم اوایل امرش نداشت، اولین کسی که اقطاع را داد عثمان است. این طور نقل کردند.

لکن عرض کردم در کتبشان هست اقطاع خود پیغمبر (ص) هم هست. این قطیعة الربیع که در آنجا آمده، یک قطعه‌ای بوده که ظاهراً منصور به ربیع داده است. دیگر حالا هارون یا منصور، چون ربیع خودش و پدرش هر دو حاجب بودند. یعنی خودش و پسرش، تردید از من است. درست به ذهنم نمی‌آید. عرض کنم حضور با سعادتنان که قطیعة الربیع، زمینی بوده که در اختیار آنها بوده است.

آن وقت فرقی این است در مثل زمان پیغمبر (ص) یا حتی همین که از عثمان نقل شد، اقطاع عبارت از زمین های بزرگی بود که تملیک می کردند. اشتباه نشود. یعنی مثلا می گفت آقا رئیس عشیره، نوشتند در تاریخ هست، فرض کنید مثلا همین قم مثلا. می گوید آقا من نزدیک دریاچه نمک هستم، منزل، یعنی مأوای این عشیره، شما این دریاچه نمک را آن قسمتی که با ماست، مثلا ربع دریاچه نمک، این را تملیک من بکنید. پیغمبر (ص) هم می فرمود بله، مال تو. این ربع ملکش می شد. البته عرض کردم در مسائل اقطاع مثل بقیه مسائل اجتماعی اهل سنت بیشتر حرف دارند، چون مبتلا بودند. شیعه چون مبتلا نبود، ائمه علیهم السلام چون محل مراجعه نبود، کمتر صحبت کردند. اما در میان اهل سنت زیاد است.

آن وقت بنابراین این سوال می آمد که آیا این مالک است یا نه؟ و حکم اصلا اراضی قطایع چیست؟ اصطلاحا قطایع جمع قطیعه به این معنا گفته می شد. که انشاء الله اگر فرصتی شد، بعد خوانده می شود.

اما بعد از اینکه در زمان خلفای بنی عباس بغداد مخصوصا روی سکه افتاد، ما در آنجا هم قطیعه داریم، اقطاع داریم، مثل همین قطیعه الربیع. هارون به ربیع یا منصور به نظرم منصور است، به عنوان حاجبش زمین بزرگی داد که ایشان شهرکی آنجا ساخت به اصطلاح ما. این قطیعه الربیع یک قسمت بغداد است. فکر می کنم نمی دانم حالا می ترسم یک چیزی بگویم آن طرف شط هم باشد، احتمالا می دهم احتمالا باز این طرفش، چون بغداد شرق و غرب داشت دیگر، شرقش آن طرف شط بود، غربش آن طرف بود، شرقش که رو به ایران است این طرف شط بود، شط دجله، بغداد خودش روی شط دجله است.

به هر حال این بود. خوب دقت بکنید. مثل اینکه اینجا شیخ دارد. یقطعه یا مثلا همان روایت دارد قطیعه الربیع، در مورد اراضی خراجیه قطیع، اقطاع به معنای تملیک نبود. این نکته را در نظر بگیرید. به معنای واگذاری بود نه به معنای تملیک. یعنی مثلا می آمد می گفت آقا شما این ده هکتار از این زمین را به من واگذار کن، من در مقابل هر هکتار مثلا هزار دهم می آورم.

س: سرقفلی

ج: مثل شبیه سرقفلی. این را قطیعه می گفتند. مراد شیخ در اینجا یقطعه الارض الخراجیه اقطاعا، مراد از اقطاع اراض خراجیه مثل اقطاع دیگر نیست. اقطاع دیگر تملیک است. اینجا واگذاری است، تملیک نیست، خوب دقت کردید؟ چون می دانم به ذهنتان می آید که این اقطاع با اینکه خواهد گفت اراض خراجیه لا تملک نمی سازد با همدیگر، سر و تهش نمی سازد. این یک اقطاع دیگری است. یک اقطاع به معنای تملیک است، یک اقطاع به معنای واگذاری است، امتیاز دادن، حق امتیازش را به این می دهد.

س: ۱۲:۳۵

ج: ارض خراجیه. چون خواهد آمد که ارض خراجیه لا تملک هی لجميع المسلمين، پس دیگر نمی شود اقطاع به معنای تملیک باشد. دقت کردید؟ داریم همین قطیعة الربیع، این در خود بغداد است خب.

ظاهرا نزدیک رود هم باشد، اگر باشد که اصلا آنجا عامر بوده خب. خود قطیعة الربیع. تعبیر قطیعه شده است. دقت فرمودید؟ حالا به هر حال بحثی که هست آیا شرط است کسی که این را می گیرد از سلطان به نحو هدیه یا اقطاع سلطان باشد، آیا شرط است ما به اصطلاح استحقاق یا نه؟

فالحکم بنفوذ التصرف الجائر علی الاطلاق فی الخراج من حیث البذل و التفریق کنفوذ تصرفه علی الاطلاق فیہ بالقبض الاخذ و معامله علیه مشکل؛ ایشان می گوید گفته شده که ظاهر اصحاب اطلاق است، لکن این اطلاق را نمی توانیم اثبات بکنیم. آن مقداری بگیرد که استحقاق دارد. حتی اگر زمین به او اقطاع کرد از ارض خراج آن مقداری قبول بکند که استحقاق دارد. حالا به اصطلاح ما آن مقداری را بگیرد که سهمیه خودش است، حق خودش است. مثلاً فرض کنید یک کسی من باب مثال عرض می خواهم بکنم، دو ماه یارانه اش را ندادند، حس می کند یارانه مال خودش است مثلاً حق خودش است، برود از یک جایی مثلاً کش برود، از اموال دولتی، این شبیه این می ماند. می گوید هر کسی حق ندارد این مال را بگیرد. اگر که حقش بود، از بیت المال این قدر به او بدهند و ندادند، آن وقت می تواند. پس شرطش استحقاق است. اگر استحقاق نداشته باشد نمی تواند. این سوالی که بحث است این است.

البته خب من تعجب می کنم حالا مرحوم شیخ بعد می آورد روایت هم می آورد، روایت حضرمی را، لکن انصافش چون حالا دیگر ما مفصل در این مدت صحبت کردیم، با این روایاتی که خواندیم، با این تاریخی که دیدیم، انصافش به ذهن می آید طرح این مباحث خیلی دقیق نباشد، خیلی روشن نباشد. انصافش ما توی روایاتی نداریم که تو که می خواهی از سلطان هدیه بگیری یا جایزه بگیری، یا حتی بخری، به مقداری که تو مستحق هستی بگیر. خریدن که قطعاً درش استحقاق نمی خواهد.

مثلاً می خواهی از زکات دولت بگیری، دولت به تو زکات بدهد، مثل همین حساب فرض کنید کمیته امداد، مثلاً من باب مثال، می گوید برای تو حاضر است که یک کمکی بریزد ماهانه در حسابت در بانک، بگوییم چون این هم از مالیات عمومی است از زکات است، این در وقتی می تواند این کمک را بگیرد که مستحق نباشد. اگر مستحق نباشد نمی تواند بگیرد. یا به اندازه استحقاق، مثلاً استحقاقش مثلاً به یارانه فرض کنید ماهی مثلاً ۴۰ هزار تومان، همان مقدار بیشتر نه. این خلاصه بحث است.

آیا شرط است استحقاق؟ انصافش اگر ما باشیم و این روایتی را که تا حالا خواندیم که توش نیست. انصاف قصه. و التزام به این مطلب که اینها همه استحقاق است، خیلی مشکل است. افرادی مثل علی بن یقطين، غیر علی بن یقطين هم ما داریم، در دستگاه بودند، در اداره بلاد بودند. اشخاصی مثل خود حضرت موسی بن جعفر (ع) اموال اینها را می گرفتند.

س: آقا خب نمی توانست استتکاف کند از قبولش

ج: چرا استتکاف

س: اگر بیعت بود چطور می توانست استتکاف کند نگیرد اینها را؟

ج: اگر واقعا مال خودش نیست، فرض کنید صدقه فی، نه اینکه مصرف کند کنیز و منیز و زندگی و قصر و اینها درست بکند.

و اما قوله عليه السلام فی رواية الحضرمی، ما يمنع ابن ابی سماک ان یبعث الیک، اما علم ان لک نصیب من بیت المال؟ می گوید به این روایت ممکن است تمسک شده، که نصیب باید داشته باشد. مرحوم شیخ می گوید بله، این روایت می گوید تو بگیر چون نصیب داری، نه اگر کسی نصیب نداشت نگیرد، این مراد این است.

بله، فانما یدل علی کل من له نصیب فی بیت المال یجوز، لا ان کل من لا نصیب له لا یجوز اخذه؛ این دارد جانب اثباتش را درست می کند.

س: مفهوم نمی شود گرفت

ج: مفهوم ندارد.

و درست هم هست اشکال شیخ درست است. لکن عرض کردم در این مسئله ما به دلیل لفظی واحد تمسک نمی کنیم. به مجموعه سیره تمسک می کنیم. به هر حال اگر پولی را بناست به این شخص بدهند، باید مستحق باشد یا نه؟

و کذا تعلیل العلامة، البته این تعلیل در صفحه ۲۲۷ از همین چاپی که دست من است گذشت و نخواندیم. حالا چون مرحوم شیخ اشاره کرد، بعد به اصطلاح باز دو مرتبه متعرضش می شویم که مثلاً به این که چطور به اصطلاح در می آید.

در صفحه ۲۲۵ این طور است. فان العلامة قد استدل فی کتبه علی حل الخراج و المقاسمه بان هذا مال لا یملکه الزارع و لا صاحب الارض بل هو حق لله اخذه غیر مستحقه فبراً ذمته و جاز شرائه؛ این امری است که علامه تمسک کرده است.

ایشان می گوید و کذا تعلیل علامه فی ما تقدم، این حاشیه اش نوشته ۲۲۷، این چاپی که دست من است. بنویسید ۲۲۵ این ۲۷ غلط است. یعنی ۲۲۷ هم اشاره کرده اما اصل خبر را، عبارت را آنجا آورده است. عبارت در صفحه ۲۲۵ است.

بان الخراج حق لله اخذه غیر مستحقه؛ این تعلیل علامه هم به درد ما نحن فيه نمی خورد. چرا؟ چون فان هذا لا ینافی امضاء الشارع لبذل الجائر اياه كيف شاء؛ منافات ندارد که امر اولی من استحقاق فرض کنید ماهی صد هزار تومان در بیت المال داریم، حالا فرض کنید. اما از این جائز به من الان فرض کنید مثلاً سیصد هزار می آید، منافات ندارد یا از جائز قبلی اش.

كما ان للامام ان يتصرف في بيت المال كيف شاء؛ پس این هم دلالت نمی کند. این دو تا نکته بود که دلالت کردند، استدلال به آن کردند که

س: ۱۹:۰۸

ج: نه، این اشاره به این دارد که باید به مقدار استحقاق، به مقداری که حق دارد بگیرد. این

س: ۱۹:۱۹

ج: بله دیگر حالا یا کلش باطل است یا صد هزار

فالاستشهاد بالتعلیل المذكور فی الروایة و المذكور فی کلام العلامة علی اعتبار استحقاق الاخذ لشيء من بيت المال كما فی رسالة الخراجیه مشکل، محل نظر؛ رساله خراجیه، مراد ایشان از رساله خراجیه رساله خراجیه مرحوم محقق کرکی است.

این مطلبی را که محقق کرکی فرمودند، من عرض کردم سابقاً چند بار عرض کردم، این متعارف بود تا مدتها در فقه ما مثلاً می گفتند محتمل کلام علامه، حتی آن شوخی را هم نقل کردیم، ظاهر کلام علامه تعلیل علامه، یعنی با کلمات علامه حتی آن جایی که معقد اجماع بود، یا حتی اگر نبود، کانما معامله نصوص میکردند خیال می کردند نص است. مثل همین عبارت. مرحوم محقق کرکی به این عبارت علامه استشهاد می کند، شیخ هم جواب می دهد. یعنی اینها آمدند تعامل کردند با عبارت علامه.

و عرض کردیم کرارا لکن اشاره اجمالی، اگر ما باشیم و مقتضای خود بنده را عرض می کنم، کلمات علامه به عنوان اینکه ما بخواهیم مصدر تشریع قرار بدهیم که درست نیست. می شود کلمات علامه را به معنای بیان مرتکبات طائفه گاهی اوقات مطرح کرد. بگوییم علامه

قدس الله نفسه این طور فرمودند، ایشان استحقاق دارد حق خودش به او می رسد، این اصلا تفکر رایج در مذهب است. مراد از علامه یعنی ارتکاز شیعه، ارتکاز مذهب .

اگر ما کلمات علامه را ارتکاز شیعه بگیریم من فکر می کنم این قداما این کار را کردند. وقتی علامه گفت یعنی این مطلب در شیعه مسلم است. اگر ارتکاز طائفه باشد، اجمالا ارزش دارد. اما اگر کلام علامه مورد نظر شخصی خودش یا به اصطلاح بنده تبنی باشد، خودش اظهار کرده نه فایده ندارد. خود کلام علامه مثل روایت نیست که جزو مصادر تشریع باشد. حالا روایت هم چون طریقت دارد. کلام علامه فی نفسه نیست. آن هم باید حساب کرد، اگر ناظر باشد به این ارتکاز شیعی، و البته مثل علامه هم اثبات ارتکاز شیعی بامثل علامه که در قرن هشتم است، انصافا مشکل است. خیلی صاف صاف نیست. ایشان در قرن هشتم بودند. اثبات ارتکازات با ایشان خالی از اشکال نیست .

و به ذهن می آید اصولا کلمات علامه یا محقق بیشتر جنبه تبنی باشد. نه بیشتر جنبه مثلا بیان ارتکازات طائفه. ممکن است اما به طور طبیعی وقتی نگاه می کنیم عبارات ایشان را، بیشتر استدلال یک فقیه است نه اینکه می خواهد بگوید یک جامعه شیعه مثلا مجتمع شیعی و اصحاب مذهب شیعی این کار را دارند.

علی ای حال تمسک به عبارت علامه در مثل این موارد به نظر ما خالی از اشکال نیست.

ثم اشکل من ذلک تحلیل الزکاة المأخوذة منه لكل احد کما هو ظاهر اطلاقهم القول بحل اتهاب ما یؤخذ؛ می گوید این هم مشکل است ما بگوئیم مطلقا، مطلقا هر چه می دهند و می دانیم که از زکات است، مشکل است. بعد ایشان برای تأیید مطلب عبارتی را از مسالک نقل می کنند: انه یشرط ان یکون صرفه لها علی وجهها المعتبر عندهم، این باید به آن وجهی که آنها گفتند بحیث لا یؤد عندهم غاصبا، پیش اهل سنت هم نگویند این حاکم کار بدی کرد و غاصب است. اذ یمتنع الاخذ منه عندهم ایضا؛ مثلا من باب مثال یک شیعی در حکومت آنهاست، یا یکی از علمای شیعه حالا در حکومت هم نباشد. می رود آنجا صحبت می کند، آن حاکم سنی یا سلطان سنی، فرض کنید مثلا یک مبلغ سنگینی فرض کنید پنج میلیارد، ده میلیارد به این آقامی دهد. اینقدر این مطلب غیر طبیعی است که خود اهل سنت هم اعتراض می کنند. مراد این است مراد صاحب مسالک این است.

یعنی خود اهل سنت می گویند این سلطان ما چرا چنین کاری کرد؟ چه شیعی چه غیر شیعی، شما حق نداشتید که یکجا پنج میلیارد به یک نفر بدهی. به چه مناسبت این کار را کردی و این پنج میلیارد را دادی؟ اذ یمتنع اخذ منه عندهم ایضا، یعنی حتی پیش اهل سنت درست

نیست.

ثم قال و یحتمل الجواز مطلقا، درست باشد، نظرا الى اطلاق النص و الفتوا، روایاتی که وارد شده اطلاق دارد .

قال و یجىء مثله فى المقاسمة الخراج فان مصرفهما بیت المال و له ارباب مخصوصون عندهم؛ آن هم همان طور است فرق نمی کند.

این هم مطلبی که ایشان از مرحوم شیخ نقل کرده است .

عرض کردم انصافا اگر ما باشیم و مقتضای قاعده توی روایات ما چنین چیزی نیامده است. اولاً در نظر بگیرید جمله‌ای از این فروع عرض کردم چون بعد هم مرحوم شیخ خواهد آمد، جمله‌ای از فروع الان اصلاً زمان ما معنا ندارد غالباً. یعنی در زمان ما همین سلاطین جور و سلاطینی که از مخالفین هستند یا روسای جمهور، اینها غالباً در این کشورها دخل و خرج معین است. مثل این به قول آقایان مثل زمان قاجار دست تو جیششان بکند هر چه در آمد بدهد به یک کسی، اصلاً این الان متعارف نیست. ما این بحثی را که الان خواندیم تنبیه هفتم، اولاً در خود زمین عراق که ارض خراجی است، اصلاً حکومت خراج جمع نمی کند که حالا این بحث را بکنیم. کسی که می خواهد بگیرد مستحق باشد یا نباشد؟ اصلاً بحث خراجی نیست. آن بحثی هم که جمع می کنند مالیات است، می خواهد در ارض خراجی باشد مثلاً جنوب عراق، یا شمال عراق که ارض خراجی نیست. خب شمال عراق که ارض خراجی نیست. یا می خواهد شمال عراق باشد. هیچ فرقی نمی کند. یک مالیات معینی است گرفته می شود.

دو غالباً این طور، نمی خواهم بگویم تخلف نیست، دزدی نیست، الا ما شاء الله دزدی هست، لکن غالباً به این صورتی است که یک نظام دارد، یک شکل نظاممندی دارد. یعنی مسئله الان در زمان ما از آن طرفش حل شده، نه از این طرف که این مستحق اخذ باشد یا نباشد. اصلاً او حق دارد بدهد یا ندارد؟ اصلاً او می تواند بدهد یا اصلاً گاهی ممکن است نمی تواند بدهد اصلاً نه اینکه حق دارد یا نه؟ درست آن رئیس جمهور و یا سلطان بسته است، یک حساب معینی در مقابلش هست، از آن حساب روی ضوابط معینی می تواند بدهد. اصلاً دست او بسته است، نمی تواند چنین تصمیم گیری بکند.

س: حالا اگر بر خلاف ضوابط داد چه؟

ج: خب اگر به حسب ضوابط داد ظاهراً اشکال ندارد. حالا می خواستیم این مقدمات را بگوییم.

ما باشیم و این روایاتی که هست، نه به این معنا که ائمه علیهم السلام نظام مالی شان را مطلقاً اجازه دادند یا نظام اداری. این که گفتیم خیلی مشکل است، انصافاً با مکتب اهل بیت (ع) و... شاید ظاهر بعضی از قضایا مثلاً فرض کنید غیر از علی بن یقطین خود سلمان

فارسی در زمان عمر حاکم والی مداین بود. یعنی به حسب ظاهر در این نظام اداری وارد شد. به عنوان استاندار در منطقه سلمان و مدائن و بغداد و اطراف بغداد. به این عنوان. الان مدائن با بغداد فعلی رسمی و قانونی حدود بیست کیلومتر فاصله دارد. رسماً ایشان وارد نظام اداری شد.

لکن انصافاً عرض کردیم با مجموع شواهد این مطلب نمی شود قبول کرد. حالا حضرت مثلاً در واقع به اودستوراتی می دادند چه کار بکنند، اختصاص به علی بن یقظین هم ندارد. ما غیر از این هم داریم.

پس یک مطلب این است که الان این مطلب نیست. و اگر بنا شد داده بشود ظاهراً با اطلاق روایات فرق نمی کند مستحق باشد. این خیلی بعید است ما این حرف را بزنیم. من مستحق باشم بخواهد مثلاً سلطان از مال زکات به او بدهد. بگوییم تو مقداری بگیر که مثلاً مستحق زکات هستی، بیشتر نگیر. خلاف ظاهر است.

بله اگر زیادی یکجوری بود که بگویند آقا شما با این کارت ظلم به مردم کردی، به حاکم بگویند، اصلاً شما ظلم کردید برداشتی این مقدار از مال مالیات را به یک نفر واحد دادید، آن اطلاقاتی که می گوید ما لم یظلم فی احد آنجا بد نیست، آن حرف بد نیست. یعنی بعبارة آخری شبیه این مطلبی که یا خلاف نظام است اصلاً خلاف قانون است، یا ظلم است، یکی از این عناوین ثانوی یعنی یکی از این عناوین باشد، یکی از این عناوین صدق بکند انصافاً مشکل است، حقا يقال مشکل است.

چنین اطلاقی ندارد، اطلاقی که شامل جمیع موارد، حتی مثل این موردی که حالت ظلم بشود ندارد.

پس بنابراین شرط است به مقدار استحقاق بگیرد یا اصلاً مستحق باشد. انصافش اثباتش با روایات خیلی مشکل است. فوق العاده مشکل است.

س: از باب قبول کردن نمی شود کاری کرد

ج: نمی شود روایت لفظی است.

بله، از یک جهت دیگر امام (ع) می فرماید ما لم یعلم، ما لم یظلم، ما لم یعلم انه ظلم فی احد، به حد ظلم، اگر بنا شد که به حد ظلم باشد، آن دیگر جایز نیست. چه می خواهد...

س: روایت ظلم را بعینه معطوف می کند. حضرت عالی فرمودید این که اگر ظلم بود ولو بعینه هم نبود اشکال دارد.

ج: نه وقتی که بنا شد این قدر زیاد بدهد دیگر ظلم بعینه هست دیگر. یک مبلغ غیر متعارف را دادن خودش ظلم بعینه است.

س: حق مردم را داده

ج: حق مردم را داده

س: آخر نمی توانیم دست بگذاریم بگوییم اینجا حق مردم است.

ج: نه این مال کلا حق مردم است ظلم بعینه است.

لذا به ذهن من می رسد که یک اولاً طرف این مسئله عرض کردم اینها مسائلی است که الان تطبیق خارجی اش فوق العاده مشکل است. فوق العاده. این مسائلی که الان داریم می خوانیم من جمله این مسئله.

این در تطبیق خارجی خیلی مشکل است. و اضافه بر آن از نظر فقهی هم بگوییم باید به مقدار استحقاق بگیرد، بیشتر نگیرد این که دیگر از آن اشکل است.

از آن طرف هم بگوییم دستش را باز بگذاریم هر چه سلطان از راه هر حرامی، هر صورتی به او داد بگوییم قبول شارع اجازه داده، ائمه علیهم السلام، این هم بعید است. فوق العاده این بعید است. فوق العاده این بعید است.

البته عرض کردم موضوع در زمان ما اصلاً مسئله موضوعیت ندارد. موضوع مسئله در زمان ما محقق نیست. اصولاً دست حاکم را اینقدر باز نمی گذارند که هر چه خواست به هر کسی بدهد. اصلاً این نیست، متعارف نیست، الان به این صورت متعارف نیست. به هر حال در این مسئله هفتم، که عرض کردیم محقق کرکی می گوید شرط نیست، انصافاً مرحوم شیخ تمایلی به اشتراط دارد. انصافاً حق با مرحوم محقق کرکی است. شرط نیست به اندازه استحقاق باشد یا مستحق باشد. غیر مستحق هم می تواند بگیرد مگر همان عنوانی که عرض کردیم.

وصلی الله علی محمد و آل الطاهرین